

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

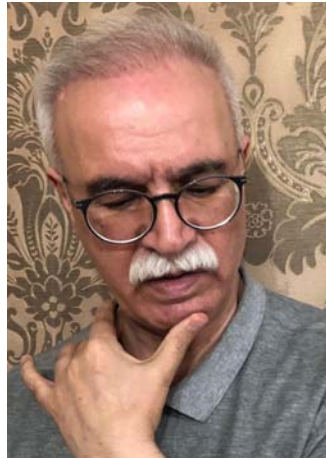
[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

داکتر محمد قراگزلو

۰۵ نومبر ۲۰۲۲



## ۶. چهار مقوله در یک مقاله بر بستر جنگ بی پایان

### خروش خیابان در ایران و تله خرس در خرسون و خارکف!

نگفته نگذرم! این مقاله از چهار بخش شکل بسته است. محور اصلی بحث ما وضع بورژوازی حاکم بر ایران در ارتباط با خیزش جاری و نبرد اوکراین است. ظاهراً هر یک از این مقوله‌ها راوی قصه خود هستند. اما چنین نیست. چنان که استدلال کرده‌ام. مقاله کمی طولانی است. پیشاپیش پوزش مرا بپذیرید. به آن بخش از مخاطبان محترم که با موضع و قضاوت قبلی قصد مطالعه مقاله دارند توصیه می‌کنم وقت خود را هدر ندهند. قسمت غالب متن متعاقب "مقاومت در خرسون و عقب نشینی از خارکف" تدوین شد. اما شروع "خیزش جویندگان شادی" در ایران نه فقط انتشار آن را به تأخیر انداخت بلکه وقایع اتفاقیه جدید نکاتی به بحث افزود. در نتیجه خواننده عزیز ما با یک مجموعه مبحث متنوع اما در واقع ممتد و مرتبط رو به رو است. درست مانند بخش پنجم سلسله مقالات ارزیابی خیزش جاری. در آن مطلب عمداً ابتداء به سراغ "رژیم چنج" های مکرر در افغانستان رفتم تا نشان دهم در شرایط کنونی کشور ما از ظهور "حامدکرزی" و "چلبی" و "ایاد علاوی" خبری نخواهد بود و بنیاد "رژیم چنج" و "دولت در تبعید" و "انقلاب مخملی" فعلاً بر آب است. در این مقاله با محور قرار دادن نبرد اوکراین می‌خواهم بگویم: با هر تحلیلی که ما از مناسبات تولیدی در روسیه داریم، دولت این کشور را امپریالیستی می‌دانیم یا نه، از هیأت حاکمه آن متنفریم یا نه، نبرد ارتش فدراسیون روسیه در اوکراین را ناقض "حقوق بشر" و "کشتار مردم اوکراین" و تلاش برای "رژیم چنج" و "امپریالیستی" و "رقابت با ناتو و امریکا" و حفظ "منافع الیگارشی‌های روس" و "تقویت قدرت بورژوازی عظمت

طلب روس" و "بازتقسیم جهان" و "جنگ سرد تازه" و غیره می‌دانیم یا نه، یک نکته مسلم است. موضوع "حمایت از مردم اوکراین" که ترجمه سلیس "پشتیبانی از دولت زلینسکی" است، مفهوم سراسر است دفاع از نئوفاشیسم و فرسنگرد اوکراینی را نمایندگی می‌کند.

### یک. قهرمانان قلابی "شجاعت": زلینسکی و کارمند ایرانی VOA!

حتا مدت‌ها پیش از ۲۴ فبروری ۲۰۲۲ (۱۵ اسفند ۱۴۰۰) نیز پیش بینی این مؤلفه که سرنوشت بسیاری از وقایع جهان معاصر به نتایج نبرد اوکراین پیوند خورده است چندان دشوار نبود. امریکا و ناتو جنگ را در افغانستان و عراق و سوریه باخته بودند. شکاف میان امریکا و اروپا به ویژه در دوران ترمپ به بیشترین حد ممکن رسیده بود. منهای اقتصاد کازینویی و نتفلیکس و سیلیوود و سرمایه‌داری نظارتی و دات کام‌ها اقتصاد چین در حوزه سرمایه واقعی و صنعتی امریکا را در همان ابتدای دهه سوم از هزاره جدید پشت سر نهاده بود. برای زدن چین تعرفه‌های بازرگانی و سایر تمهیدات آنتی گلوبالیست‌های اطراف ترمپ بی نتیجه ماند. تنها امکان تضعیف چین مشغول کردن بیجینگ در بحران تایوان بود. امری که با هوشیاری کمیته مرکزی "حزب کمونیست" و شخص رئیس جمهور شی ناکام ماند. نخبگان بورژوازی امریکا این سیاست را به بایدن و نانسی پلوسی سپردند ولی با وجود تجاوز دیپلماتیک سناتور ها به تایوان این سناریو نیز شکست خورد. از سوی دیگر هشدارهای طنز آمیز امانوئل مکرون مبنی بر "مرگ مغزی ناتو" برای هیأت حاکمه جدید امریکا سنگین بود. ناتو ابزار و تشکیلات اصلی جهانی شدن و تضمین نظامی امنیتی سود سرمایه امریکائی و اروپائی به شمار می‌رود و مرگ آن به مثابه افول نهائی هژمونی اقتصادی سیاسی امریکا خواهد بود. این فترت اما از دوران اوباما و بعد از تعمیق بحران ۲۰۰۸ و افزایش بدهی‌های هنگفت امریکا شروع شده بود. برای ایالات متحد تنها راه خروج از بحران مانند برهه بحران بزرگ (۱۹۲۹) و سیاست‌های روزولت و برتون و ودز دامن زدن به یک جنگ جدید بود. برای امریکا مهم نبود که درگیر شدن با روسیه خارج شده از دوران نکبت‌بار یلتسین تا کجا ممکن است اقتصاد اروپا را به نیستی و بحران فرو ببرد. انرژی و غلات ارزان روسیه برای اقتصاد اروپا حکم "یکی بخر ده تا ببر" بود. تورم منفی اقتصاد اروپا -خلاف پندار خام برخی از "اقتصاددانان" ناشی از دستاوردهای با شکوه نئولیبرالیسم نبود. این نیروی کار ارزان کارگر چینی و انرژی و غله مجانی روسیه بود که به اقتصاد اروپا برکت می‌داد. اما دوره مفت‌بری و مفت‌خوری المان‌ها و هالندی‌ها و شرکای‌شان با استقرار نئوفاشیسم در اوکراین و خطر نزدیکی ناتو به خاک روسیه و عبور از خط قرمز کرملین به پایان رسیده بود. زنگ این پایان مرگبار در تاریخ ۲۴ فبروری و نبرد دیر هنگام ارتش فدراسیون روسیه علیه کلکتیوی از نئوفاشیست‌های مستقر در اوکراین به صدا در آمد. اجرای ستراتیژی پل و لفوویتز با هدف بالکانیزاسیون روسیه به معنای شکل‌گیری یک جنگ نیابتی و تمام عیار در اوکراین بود. اینک به تدریج عوارض مهلک دخالت امریکا و ناتو در اوکراین و شعله ور ساختن جنگ در پهناورترین کشور اروپائی روشن می‌شود. برای سرپوش گذاشتن به شکست‌های متعدد دولت لیبرال فاشیست زلینسکی امریکا با تمام قدرت نظامی و قوت پروپاگاندای خود به میدان آمد. بوچی‌های حرفه‌ئی و "متمدن جامعه جهانی" یک سیاستمدار خام و گوش به فرمان و اشننگتن را تا حد قهرمان‌های اساطیری بزرگ کردند. نشان "شجاعت" جان اف کندی را برای او در آب نمک خواباندند. وی را نماد "روحیه رهبری و میهن پرستی" و نماینده "فداکاری خستگی ناپذیر در نبرد مرگ و زندگی" جا زدند و به تازگی نیز مؤسسه صلح و اشننگتن جایزه شجاعت "اوشی" یا "اکسی" (Oxi Courage Awards) را به جنابش هدیه داده است. منتها در این جایزه او یک شریک جرم واقعی هم دارد. خبرنگار و کارمند ایرانی تلویزیون امریکا! خانم خودشیفته و متوهمی که با "تبلت" و هوچیگری محض خود را رهبر مبارزه بحق زنان

ایران در راه لغو حجاب اجباری می‌خواند و رسانه اصلی می‌خواهد او را حتا فراتر از این خط برد. شاید جوایز کیتوی میلتون فریدمن یا هدایای بنیادهای هریتاژ و ساخاروف و سپس نوبل صلح بتواند پروژه این "رهبرتراشی" قلابی را تکمیل کند. کولی گرفتن کارمند در معرض "ترور و ربایش" VOA از زلینسکی آنهم در این برهه تاریخی معین بسیار معنادار است. این خبرنگار در تحلیل "عمیق" خود از جنبش جویندگان شادی به سراغ شهر برلین می‌رود و عوارض زلزله "خیزش جهانی ایرانیان" را به فروپاشی دیوار برلین و پایان کمونیسم تشبیه می‌کند. مدت کوتاهی بعد نظام سیاسی حاکم به استناد همین تحلیل رویاگونه معترضان خیزش جاری را به تکرار حوادث دوران فروپاشی دیوار متهم می‌کند. هنوز این بحث از سرخط اخبار دور نشده که راهپیمائی "باشکوه" و ۸۰ هزار نفره ایرانیان تبعیدی در برلین سازمان می‌یابد. نمی‌دانم! شاید ارتباط این سه واقعه "برلینی" کاملاً اتفاقی باشد. شاید. اما نام بردن مکرر سخنران اصلی راهپیمائی ۸۰ هزار نفره ایرانیان در برلین از دولت اوکراین و سماجت در ضدیت با روسیه حامل پیامی خاص است. اینک چنین به نظر می‌رسد که توهم پیروزی بسیار بعید و احتمال ثبات نامحتمل زلینسکی (در واقع پیروزی ناتو بر روسیه) و تقویت نئونازیسم در اوکراین مرزهای این کشور را در نوردیده و اپوزیسیون راست ایران را نیز بلعیده است. "آزادی خواهان" و "دموکراسی طلبان" و "طالبان سلطنت" و همه "مخالفان دیکتاتوری" – در تمام انواع آن حتا از نوع "نقد گوتا" و پرولتری- پیرامون کلیسای شفا بخش اوکراین و اطراف "شجاعت" زلینسکی حلقه زده‌اند. کم و بیش تمام طیف‌های راست و بخشی از "چپ" برای اثبات مقبولیت خود به "جامعه جهانی" ناگزیرند چند فحش "رادیکال" به پوتین و تجاوز "او" به اوکراین حواله کنند. در متن همین خیزش جاری (جویندگان شادی) نویسنده با طیفی از معترضان در نقاط مختلف چند شهر بزرگ وارد صحبت شد و از جمله کوشید نظر ایشان را درباره نبرد اوکراین جویا شود. خواه ناخواه واقعیت این است که گفتمان پساجنگ سردی هنوز سیادت خود را بر ذهنیت انبوه ایرانی از دست نداده و کمونیسم هنوز از زیر آوار فروپاشی برنخاسته است. طرح این نکته که "ج اسلامی همدست با روسیه مردم اوکراین را قلع و قمع می‌کنند" همانقدر که در راهپیمائی برلین و واشنگتن عادی و طبیعی است در خیابان‌های تهران نگران کننده است. با وجودی که مصرانه معتقدم – و این ادعا را در مقالات بعدی فرموله خواهم کرد – که امکان "رژیم چنج و انقلاب مخملی" به سود سرمایه‌داری غرب تا یک آینده قابل پیش بینی چیزی کمتر از هیچ است اما نمی‌توان از تأثیر منفی پروپاگاندای رسانه‌های ارتجاعی در انحراف جنبش‌های اجتماعی پیشرو غافل ماند. اگرچه – چنان که در مقاله قبلی مرتبط با خیزش نیز گفتم- انقلاب‌ها و جنبش‌ها از درون رسانه و رساله و کتاب بیرون نمی‌آیند اما از تأثیر معین تبلیغات در این زمینه نباید بسادگی گذشت. سرمایه‌داری غرب در عرصه پروپاگاند به ویژه زمانی که پای زدن کمونیسم در میان باشد براستی استاد است. در صورتی که خیزش‌های اعتراضی آینده نتوانند با دخالت فعال پیش‌تازان سوسیالیست و حضور مستقیم و سراسری طبقه کارگر سمتگیری تماماً ضد سرمایه‌داری داشته باشند و فرمان رهبری را از چنگ حریص خرده بورژوازی طغیانگر ناراضی خیابانی بیرون بکشند در حد شورش- های کور و خونین سبکلیک باقی خواهند ماند و زخم‌های عمیقی بر پیکر جامعه خواهند زد. حمایت از فاشیسم در اوکراین و پشتیبانی از مابه ازای ایرانی آن (سلطنت و رضا شاه روح شاد و نه غزه نه لبنان و...) اگرچه در خیزش اخیر به صورت شعارهای خیابانی شنیده نشد اما تمرکز مطلق بر براندازی – به جای افق یک انقلاب اجتماعی – تا حدود زیادی اشتباهی کارگران واحدهای تولیدی را برای شتاب در همراهی با خیابان کور کرده. وارد مطالبات بحق اعتراضات جنبش دانشجویی نمی‌شوم اما پیوند عمیق خواست فوری نان و کار و مسکن و رفاه و بهداشت و درمان و آموزش و حمل و نقل رایگان به پرچم اعتراض‌ها و مقاومت در برابر شعار مکمل گیج‌سرانه و پاتریمونال شوونیستی "مرد/ میهن/ آبادی" به وضوح مؤید ناخالصی‌های خرده‌بورژوائی ناسیونالیستی است که به متن جنبش گره خورده .

مضاف به این که در ترانه/ سرود "جنبش" علاوه بر شعار ارتجاعی پیش گفته از مضرات "اقتصاد دستوری" - که معنای مستقیم "اقتصاد برنامه محور" است- صحبت می‌شود و همه با هم برای آن سوت می‌کشند. تحقیقاً شک ندارم که خواننده و سراینده ترانه از ساختار پاتریمونالیستی و نئولیبرالی دفاع از "مرد... و نفی "اقتصاد دستوری" بی‌خبر است و تنها برای جور شدن قافیه گاف داده است اما "نیکی‌تین خواننده‌های سوسیالیست" ما که با هر ترقه‌ای - حتا در چهارشنبه سوری- هورا می‌کشند بخوبی از مابه‌ازای مخالفت با اقتصاد دستوری یعنی اقتصاد بازار آزاد آگاه هستند. از این ترانه شلم شور با که بگذریم نگفته پیداست که هر جنبشی علاوه بر مطالبات مشخص داخلی نسبت به رخنمودها و دولت‌ها و سیاست‌های منطقه‌ای و پیرامونی و جهانی نیز تحلیل و نظر مشخصی دارد. واضح است که منظور نویسنده این نیست که خیزش جویندگان شادی و سوسیالیست‌های مدافع آن مانند دوران انقلاب ضد سلطنتی در برهه کنونی پرچم "مرگ بر امپریالیسم" و "مرگ بر امریکا" برافرازند. اما دور ماندن از مطالبات ایجابی اقتصادی آنهم در جامعه‌ای که ظرف چهل سال گذشته روز به روز فقیرتر و داغون‌تر شده سخت شگفت‌ناک است. کم‌این که سکوت در برابر نرخ بیکاری دو رقمی و دستمزد پنج برابر زیر خط فقر و رویای داشتن مسکن مناسب و دفاع از تشکل مستقل به عنوان اصلی‌ترین دغدغه شبانه روزی اکثریت مطلق مردم زحمتکش در طول یک جنبش چهل و پنج روزه "رادیکال" پذیرفتنی نیست! بله اینها رویای ما است. ایران امروز فرانسه سال ۱۹۶۸ نیست. البته که تحقق آزادی‌های فردی و اجتماعی برای زنان - به عنوان نیمی از جامعه- از مطالبات اصلی طبقه کارگر و سوسیالیست‌ها است اما این اشتراک نظر با لیبرالیسم ایرانی و کوبیدن مستمر و ممتد روی آن به عنوان محور اصلی جنبش بدون حمله به اصل نظام سرمایه‌داری حاکم و صاحبان سرمایه و صنعت و تولید و بانک و سود...مانع ورود و دخالت تنها و آخرین سوژه انقلابی تاریخ به متن جنبش شده. مضاف به این که در عصر سرمایه‌داری پیشروی و حتا پیروزی جنبش‌های غیرکارگری در بهترین صورت به یک سلسله تغییرات صوری و سیاسی در نحوه حکمرانی خواهد انجامید و آن میلیاردها دالر سرمایه انباشته در صنایع و خدمات و بانک‌ها...را از مسیر تبنانی الیگارشی‌های حاکم امروز به جیب نخبگان فردا خواهد ریخت. روشن‌ترین نمونه دم دستی و متاخر این "تغییر" عروج یلتسین از اعماق خاکستر فروپاشی است. از هواکوفنگ و دنگ شیائوپینگ می‌گذرم! به نظر می‌رسد دولت و حکومت پسا ج اسلامی مورد پذیرش غرب را نیز باید در همین چهارچوب ارزیابی کرد. دست‌کم این است که به نظر می‌رسد رهبران خودخوانده این جنبش با دوستان و حامیان خود چنین قراری گذاشته‌اند. از منظر منافع امپریالیست‌ها ایران آینده نمی‌تواند و نباید کوبا شود. اما اوکراین چرا! در همین رابطه برای سوار شدن بر موج "خیزش جویندگان شادی" و کسب هژمونی بر انقلاب آتی ایران یکی از راه‌های مطمئن تکرار پروژه زلینسکی و اوکراین است. این پروژه می‌رود که رهبران "دموکرات" خود را تثبیت کند. برای پذیرفته شدن به عنوان "رهبر معتدل و خوش اخلاق و دموکرات و ضدجنگ" برای به رسمیت شناخته شدن از سوی "جامعه جهانی" و برای قبول شدن در آزمون "رسانه اصلی" برای "شجاع" بودن و برای مقابله با "شیاطینی" چون روسیه و چین و برای کسب حمایت پارلمان‌های اروپایی و جلب پشتیبانی ناتو و امریکا... باید چیزی در مایه‌های زلینسکی بود. کپی آن هم قبول است! اگر "شجاعت" آلترناتیو وطنی به اندازه زلینسکی نرسید خوان گایدو هم مناسب است. تنها می‌ماند یک "ارتش آزاد" مدل سوری که آن هم دم دست است. جناح میلیتانت اصلاح طلبان تحول طلب که نئونازی‌های آدمکش گردان آزوف را "هنگ ملی و شجاع اوکراین" می‌خواند برای ایفای چنین نقشی آماده است. فاشیست‌های فرسگردی هم نقش رایب سکتور و گردان آزوف را ایفا خواهند کرد. این جماعت برای اثبات لیاقت و شجاعت‌شان از "میدان ترافالگار" لندن آغاز کرده‌اند تا نشان دهند که حتا "متفکران‌شان" از شعبان جعفری بی‌مخ‌تر هستند. رساله و دستور کتبی هم دارند. همین چند وقت پیش بود که آقای پهلوی گفته بود "اگر پدر من

وز وز کمونیست‌ها را خاموش می‌کرد کار به اینجا نمی‌رسید." برای همین است که در نخستین مقاله از این مجموعه و چند ماه پیش از شروع خیزش مردم زحمتکش ایران گفتیم که فرجام نبرد در اوکراین به روند انکشاف یا انسداد مبارزه طبقاتی در همه جا از جمله ایران مربوط خواهد شد. شاهدان یکی پس از دیگری از "غیب" می‌رسند! و اما یک نکته مهم. آیا طرح امکان "رژیم چنج" آنهم از زبان جاستین ترو دو و نه ماکرون و شولتز یا بایدن بدون هماهنگی با ناتو پریده است؟ مسأله این است که اگر ادغام سرمایه‌داری ایران در غرب به واسطه ج اسلامی به طور نهائی شکست خورده باشد آنگاه اتحاد اپوزیسیون غیر سلطنتی متکی به "واشنگتن/ تورنتو/ برلین/ آمستردام" باید قادر باشد با کنار زدن نظام سیاسی حاکم این گره کور را بگشاید و تکلیف انباشت سرمایه را در رژیم بعدی روشن کند. یک مسأله روشن است. چنین پروژه‌ای الزاماً نباید با میانجی رضا پهلوی و دار و دسته‌اش انجام شود. صف بندی‌های طبقاتی بعد از "خیزش جویندگان شادی" آلترناتیوهای جدیدی را نیز به میان کشیده است که انگشت کوچک یکی از آنان به اندازه تمام توان اعضای "شورای مدیریت گذار" و "شورای ملی ایرانیان" و "ققنوس" و "تصمیم" قدرت بسیج – البته در خارج از کشور – دارد. این کم نیست! دوران بلاهت امثال هخا گذشته است.

\*\*\*\*\*

حمله مفتضحانه و توأم با تلفات سنگین نئونازی‌های اوکراین و ناتو به خرسون و عقب نشینی هوشمندانه ارتش فدراسیون روسیه از منطقه خارکف و واگذاری تعدادی شهر و روستا به دولت زلینسکی و ناتو از یک سو و رفراندوم بسیار مهم در شرق اوکراین و الحاق مناطق فتح شده لوگانسک و دونتسک و خرسون و زاپروژیا به مادر خود با رأی اکثریت قاطع مردم از سوی دیگر، وقایعی بسیار مهم در جریان نبرد علیه فاشیسم و ناتو است که نباید مغفول بماند. امکان بالقوه قوی استفاده دولت زلینسکی از "بمب کثیف" و تعلیق مشارکت روسیه در پروژه ارسال غله به غرب متعاقب بهره‌گیری اوکراین از کریدور غلات به منظور حمله به سواستپول و راهپیمائی ۵۰۰ هزار نفره مردم خارکف برای الحاق به روسیه و درخواست دوما برای رفراندوم در استان‌های جدید و تأکید مدودف مبنی بر پیروزی روسیه به عنوان تنها راه جلوگیری از جهانی شدن جنگ همه و همه مؤید این است که دوران شرط بندی مرگبار "رولت روسی" تمام شده و تمام گلوله‌ها و کارت‌های برنده این بازی در دستان روسیه است.

### دو. هزیمت در خارکف؟ لطفاً کمی جدی باشید!

دولت دست‌نشانده‌ای که از سال ۲۰۱۴ به صور مختلف تجهیز و تسلیح شده بود و هارترین نفوفاشیست‌ها را با خود یدک می‌کشید – به تعبیر درست رمضان قدیراف – تا کنون چند بار از سوی ارتش روسیه خلع سلاح شده و تمام تجهیزات و تسلیحات خود و "کادو"های پیشرفته دوستان امریکائی و کانادائی و المانی و انگلیسی و... اش به فنا رفته است. دولت زلینسکی درست مانند دولت اشرف غنی بدون حمایت همه جانبه ناتو حتا یک روز هم در مقابل توفان روسیه دوام نمی‌آورد! یک روز مبالغه است؟ باشد با سه ماه موافقت؟ به گفته سخنگوی ارتش فدراسیون روسیه، ایگور کوناشینکف از ابتدای نبرد اوکراین " ۳۵۱ هواپیما، ۱۹۲ هلیکوپتر، ۲۴۲۹ پهپاد، ۵۷۴ دستگاه ضدراکتی ضدهوائی، ۵۸۷۰ تانک و خودروهای زرهی، ۱۰۳۰ راکت انداز، ۴۳۱۵ قطعه توپ و خمپاره صحرائی و ۶۴۵۲ خودروی مخصوص نظامیان و شبه نظامیان" نابود شده است و این ارقام در خوش‌بینانه‌ترین تخمین سه برابر کل دارائی تسلیحاتی ارتش اوکراین پیش از شروع نبرد بوده است! آنان که به محض دست به دست شدن یک روستا و شهر و اشغال آن از سوی نئونازی‌ها و "یگان‌های اوکراینی که در بریتانیا و لهستان آموزش دیده‌اند و پر از مزدوران خارجی هستند و متخصصان ناتو عملیات آنها را رهبری می‌کنند/ زوجانوف در گفت و گو با آندری پالونین خبرنگار سوابودنایا

پریا ( رسانه‌ی آزاد) "کیفور می‌شوند و با کشته شدن سربازان فدراسیون روسیه به وسیلهٔ راکت های ضد تانک جاولین و توپ‌های هویتر و راکت اندازهای هیمارس و پهپادهای بیرقدار ترک شامپاین می‌زنند و صورت حساب شرکت‌های لاکهید مارتین و ریتین و بایکار ماتینا را از جیب مردم کارگر و زحمتکش اروپا و آمریکا می‌پردازند و در انتظار رسیدن تانک‌های لئوپارد و دستگاه دفاع هوایی گپارد المان به کیف و تغییر توازن قواء به سود نئونازی‌ها لحظه شماری می‌کنند، به مراتب بهتر از افراد عامی چون نگارنده می‌دانند این نبرد تنها یک بازنده دارد و آن دولت نئوفاشیست اوکراین است به همراه ناتو. خبرنگار رسانهٔ پیش گفته نظر زوگانوف را در مورد وقایع تلخ منطقهٔ خارکف و حمله‌های گستردهٔ فاشیست‌ها با همیاری مستقیم مزدوران خارجی و حضور مستقیم کارشناسان نظامی امنیتی ناتو و از دست رفتن کیپویانسک و ایزبوم و بالاکلیا می‌پرسد. زوگانوف هوشمندانه پاسخ می‌دهد:

«نیروهای مسلح اوکراین / به کمک مزدوران خارجی و متخصصان ناتو/ در منطقهٔ خارکف پیشروی کرده‌اند اما واحدهای قدرتمندی ندارند که قادر باشد به جبههٔ مورد نظر ضربهٔ جدی وارد کند. نیروهای اوکراینی در دامی گرفتار شدند که ارتش فدراسیون روسیه به زودی راه‌های آن را خواهد بست و تمام اعضای واحدهای اوکراین را خواهد کشت!!»

با وجودی که درک عقب نشینی هوشمندانه و تاکتیک فریبکارانهٔ جنگی ارتش فدراسیون روسیه از خارکف به منظور حفظ جان سربازان خود امری سنتی و تاریخی و قابل فهم است اما واقعیت این است که برای پیشگیری از وقوع مجدد واقعهٔ تلخ خارکف و زدن تعرض و گستاخی نئونازی‌ها ارتش روسیه ناگزیر باید راه ورود ریلی سلاح از غرب (پولند و....) به داخل اوکراین را مسدود کند. به عبارت دیگر اهمال بورژوازی محافظه‌کار حاکم روسیه در زمینه‌هایی همچون عدم اختصاص بودجهٔ کافی به جنگ می‌تواند ضربه‌های مشابهی به ارتش فدراسیون روسیه بزند. امری که مورد تأکید زوگانوف نیز قرار گرفته است. ارتش لت و پار شدهٔ اوکراین به ویژه پس از شکست در تهاجم به خرسون و تحمل تلفات بسیار سنگین نمی‌توانست جبههٔ جدیدی در خارکف باز کند. مستقل از این که نیروهای ارتش فدراسیون روسیه در خارکف عمداً و آگاهانه و به منظور پرهیز از تلفات انسانی راه را برای پیشروی اوکراینی‌ها گشودند اما مسأله این است که پیشروی فوق و به عبارت دقیق‌تر کاربست تاکتیک عقب نشینی به هنگام با هدف جلو آمدن دشمن و محاصره و ضربهٔ نهائی را زدن از طرف فرماندهان کارآمودهٔ روس نمی‌تواند این واقعیت را زیر فرش کند که بخش غالب نیروهای متشکل زیر پرچم اوکراین در حمله به خارکف مزدوران خارجی و تازه نفس غیر بومی بودند. در مناطق اشغالی نه فقط از سنگرهای مسلح سربازان روسی خیری نبود بلکه تقریباً غالب باشندگان را به سمت مرزهای روسیه هدایت کرده بودند تا از جهنم کشتار گروهی نئوفاشیست‌ها در امان بمانند. بخشی از سکوت مرموز دولت بورژوائی حاکم بر روسیه نسبت به عملیات نئوفاشیست‌های اوکراینی در خارکف را باید به حساب همان پدیده ای گذاشت که مشاور ارشد نظامی آنگلا مرکل از آن یاد کرده بود: "صبوری پوتین!" در عمق ستراتیژی و صف‌بندی‌های واقعی جنگ، عملیات خارکف امتیاز زیادی نصیب دولت زلینسکی نکرده است. آنان وارد تلهٔ خرس شده‌اند و پیش یا پس از فتح اودسا کشته خواهند شد. افکار عمومی روسیه خوب می‌داند که توازن قوای جدید شرایط نوینی را رقم زده است که به هیچ‌وجه به اوضاع تاریخی وقایع کودتای ۲۰۱۴ مانسته نیست!

در عین حال با وجودی که تا سال ۲۰۱۹ مسکو چندین بار از سلاح‌های فوق مدرن خود رونمایی کرده بود و استخوان خرد کرده‌های آمریکا و غرب – که زیر فشار کلاشینکف طالبان بیست قلو زائیدند- از قدرت شگفت انگیز ارتش روسیه مطلع بودند اما پنداری دامن زدن به این جنگ برای آنان حیاتی بود. با این همه و اینک سه فصل پس از شروع نبرد و "در آستانه فصلی سرد" انگار نه انگار که طرف مقابل ناتو همان ارتش خسته‌ای ایستاده است که در مقابل

چشمان نگران مردم مسکو قادر نبود حتی به گیلان وودکا در استان لرزان یلتسین شلیک کند. کمی عقب‌تر برویم. حتی انگار نه انگار که این ارتش همانی است که در برابر بخشش خانانۀ خروشچف به نیکسون (در ۱۹ فبروری ۱۹۵۴) خاموشی پیشه ساخت تا کریمه از دامان مادر خود (جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه شوروی) کنده و به اوکراین واگذار شود. زمانی که مردم شوروی سوگوار رهبر درگذشته خود بودند و اعضای مؤسس کنگره بزدلان بیست و بیست و یک اشک‌های دنیپر را در بحیره سیاه شستند و زمانی که بحیره آزوف به اشغال پلشت‌ترین اشرار جهان در آمد، کمتر کسی گمان می‌زد که فرجام آن معادلات و معاملات زبوانه به "روز قیامت" سنجاق نخواهد شد. حتی آنگاه که گنادی یانایف و رفقاییش تصمیم به خنثاسازی کودتای سیا- پنتاگون گرفتند کل آن ارتش در کنار ژنرال‌هایی که با فاشیسم هیتلری جنگیده بودند، به شکل فوق‌العاده تماشائی تماشاچی بودند.... اینک اما آن دوران سپری شده است. با نبرد اوکراین و شکست ناتو و امریکا فاتحۀ "دنیای قشنگ نو" نیز خوانده شده است. چنان‌که نظریه‌پرداز سطحی‌نگر دوران "پایان تاریخ" و "پیروزی لیبرال دموکراسی" به دفتر محضرخانۀ محل خود رفته و با استشهاده امثال امانوئل مکرون کنده گوئی‌های دوران پسا‌فروپاشی را پس گرفته است. حالا دیگر اگر امروز یا فردا در دمشق و بغداد و کابل و تهران و تریپولی و عدن تا امان و قاهره و ای بسا تل آویو و بیت المقدس (زیر لوای یک دولت مستقل و چپ فلسطینی) پرچم سوسیالیسم بر افراشته شود نه امپریالیسم امریکا و نه هیچ دولت پاچه ورمالیده عضو ناتو جرأت نخواهد کرد به بهانه خطر "بحران انرژی" و "تهدید سرخ" و "ناامنی ژئوپلیتیک" و "برخورداری از سلاح هسته‌ای و راکت بالستیک" و "نقض حقوق بشر" و "فقدان دموکراسی" و خزعبلات مشابه راکت کروز پرتاب کند. نبرد در اوکراین به تمام اشلتم‌های امریکا و سرگردنه بگیری‌های ناتو خاتمه داده. نه خلیج خوک‌ها و نه جنگ‌های هانوی و نه حتی کوهستان‌های هندوکش و نه بحران بزرگ ۲۰۰۸ و افول هژمونی امریکا و نه بی پاسخ ماندن تیلیفون بارک از سوی شاه سلمان و نه دست‌بوسی شاهزاده خاشقچی کش سعودی از طرف بایدن و نه کنار گذاشتن خوان گایدو و برق انداختن کفش‌های فرمانده مادورو و گدائی نفت و گاز از ونزوئلا و قطر و نه... نتوانسته‌اند به اندازه ضمیمه سازی کریمه و اشراف به بحیره سیاه و تصرف فاتحانۀ شرق اوکراین و تسخیر قطعی و البته صبورانه اودسا - در آینده‌ای نه چندان دور - شاخ گاو پیر پر زور پیزوری شده را بشکنند و در رسانه اصلی را بگذارند! فی‌الحال مسأله این نیست که روسیه سرمایه‌داری یا امپریالیستی است. مسأله حتی این نیز نیست که جنبش کارگری سوسیالیستی کشورهایی چون ایران با "امپریالیستی" خواندن این "جنگ" و اتخاذ موضع "سوئیسی" چقدر منزه و مستقل می‌مانند. مسأله بسادگی این است که به سبب تضعیف امریکا و ناتو امکان شکل‌بندی جنبش‌های ترقی‌خواه و سوسیالیستی و انکشاف مبارزۀ طبقاتی تسریع و تسهیل شده است. ایران و افغانستان و عراق و سوریه و... که سهل است حتی اگر بیخ گوش امریکا یک کوبای جدید شکل بگیرد در دسره‌های کاستروی تازه برای دفع توطئه ترور و جنگ و کودتا به حداقل ممکن خواهد رسید. حالا دیگر دوران مصدق و شاه و ۲۸ مرداد-اسد- و حسین فاطمی کشی گذشته است چه رسد به دورانی که چائوشسکو و همسرش را تیرباران کردند و نجیب الله را به دار آویختند و صدام حسین را از چاه بیرون کشیدند و حلق آویز کردند و گلوله در مغز قذافی نشانند.

### سه. ادغام جمهوری اسلامی در سرمایه‌داری شرق؟ شوخی می‌کنید!

مستقل از موضع گیری‌های غیرتحلیلی و احساسی بخش غالب "چپ متشکل" ایران و گذشته از مزه پراکنی و متلک گوئی و هتاک و مزاح نویسی‌های پر غلط منفردین منزوی حاشیه ساز حاشیه نشین، نکته جالب و قابل تأمل در مورد نبرد اوکراین این است که رفقای بی‌طرفی جنبش کارگری سوسیالیستی در این نبرد را به عنوان یک مؤلفه مثبت و

ضروری طرح کرده‌اند. تو گوئی که مثلاً اگر جنبش کارگری ایران در این مورد مشخص از سیاست نبرد فدراسیون روسیه (نه طبقه بورژوازی حاکم بر دولت روسیه) علیه نئوفاشیسم حمایت کند متهم به همسویی با حاکمیت یا هموائی با بخشی از بورژوازی جهانی خواهد شد. فرض از پیش ثابت شده و بدون فکت این بخش از سوسیالیست‌های ایران قرار گرفتن جمهوری اسلامی در بلوک شرق (چین و روسیه) در نظام امنیتی جهان دو یا سه قطبی است. این رفقاء برای اثبات ادعای خود مثلاً به ناکام ماندن برجام یا بخشی از همکاری‌های تسلیحاتی میان ایران و روسیه و البته اشتراک عمل در جنگ داخلی سوریه و قرارداد ۲۵ ساله با چین و وتوی بخشی از قطعنامه‌های ملل متحد از سوی چین و روسیه به سود ج الف استناد می‌کنند. واقعیت اما این است که به فرض درستی این ادعاها هنوز مجموعه آنها به مفهوم شکل‌بندی یک پیمان ستراتیژیک عمیق میان دو قدرت برتر روسیه و چین با ج الف نیست. چه رسد به ادغام اقتصادی ج الف در اقتصاد این دو کشور. در حال حاضر ۹۰ درصد اقتصاد چین در اختیار بخش خصوصی است. (هاروی این رقم را ۵۰ درصد دولتی ۵۰ درصد خصوصی می‌داند و به همین سبب نیز اقتصاد سیاسی چین را "نیمه نئولیبرال" می‌خواند که البته تعبیری نادرست است.) در حدود ۴۵ درصد سرمایه‌گذاری بخش خصوصی اقتصاد چین از سوی کارتل‌ها و تراست‌های غربی و به ویژه امریکائی صورت گرفته است. بنا بر برخی آمارهای بانک جهانی سرمایه‌گذاری مستقیم امریکا در چین اکنون به ۳۵۰ میلیارد دلار رسیده است که در سال گذشته و با وجود تشنج تایوان و تشنج در تعرفه بندی کالاها و محدودیت صدور تراشه و تحدید واردات متعلق به منطقه اویغور، رشدی ۲۰ درصدی را نشان می‌دهد. اگر مبنای اتحاد ستراتیژیک میان دولت‌ها را فقط معاملات اقتصادی و تراز بازرگانی بدانیم لاجرم باید بپذیریم که چین متحد اصلی امریکا است. پیش از انقلاب بهمن - دلو- ۵۷ دو بخش اصلی صنعت تولیدی ایران یعنی ذوب آهن و تراکتورسازی از سوی اتحاد جماهیر شوروی و رومانی راه اندازی شده بود اما ساختارهای اقتصاد سیاسی شاه در سرمایه‌داری غرب ادغام شده بود. به این ترتیب فروش چند پهباد با مهندسی معکوس و خرید دستگاه اس ۳۰۰ و چند سوخو و قرار داد نامعلوم ۲۵ ساله و پیوستن به پیمان شانگهای هنوز مؤید ادغام اقتصاد سیاسی ایران در بلوک به اصطلاح شرق و به تبع آن قرار گرفتن ج الف در این بلوک نیست. کیست نداند که بازار ایران با یک خبر "خوب" یا "بد" برجامی زیر پیکر پلاسیده ارزش مبادله و خرید پول ملی پوست خریزه می‌اندازد. در حساب پس انداز یا خانه کدام دولتمرد و دولت‌زن ج الف صد روبل یا یوان برای روز مبدا ذخیره شده است؟ کدام آقازاده و خانم‌زاده در یکی از دانشگاه‌های معتبر و هتل‌های مجلل مسکو یا بیجینگ مشغول تحصیل یا کیف و حال هستند؟ بورژوازی و خرده بورژوازی حقیر وطنی تعطیلاتش را کجا سپری می‌کند؟ بله؟ تأکیدهای راه و بی‌راه جناب امیر عبداللهیان مینی بر بی- طرفی دولت متبوعش در نبرد اوکراین و تضمین به وزیر خارجه زلینسکی فقط یک ژست یا بازی دیپلماتیک نیست. حتا دولت چین که ظاهراً متحد روسیه محسوب می‌شود تا کنون از مسکو در مقابل کیف رسماً دفاع نکرده است. در برابر این معادلات پیچیده می‌توانید پشتیبانی بی قید و شرط مالی و تسلیحاتی و سیاسی و لجستیکی و تبلیغاتی تمام عیار ناتو و امریکا از دولت اوکراین را ببینید.

این نکته مهمی است که حیفام می‌آید بدون درنگ از آن بگذرم. واقعیت این است که با وجود برخی بن بست ها و دشواری‌ها در جریان ماجرای برجام جدید این پروژه هنوز به تمامی شکست نخورده است. برجام یک با تمام تلاش کل طیف اصلاح طلبان - از باند رفسنجانی و خاتمی و روحانی تا لاریجانی و ناطق و کلاً محافظه‌کاران میانه - قرار بود اقتصاد سیاسی ج الف را در اقتصاد سیاسی غرب و به طور مشخص سرمایه‌داری اروپا ادغام کند. ورود کارتل‌هایی همچون توتال و گازپروم و رنو و پژو و ایرباس در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و خودرو سازی و هواپیما به تعبیر مدیر توتال در داووس یک پیشنهاد و پروژه اقتصادی سکسی (بسیار سودآور) برای صنایع فرانسه و هلند و المان و



بقیه گرگ‌های اروپا به شمار می‌رفت. تحقق برجام یک از طرفی دست قرارگاه خاتم و سپاه و امنیتی‌های پول‌ساز را محدود می‌کرد، در سودهای ناشی از دور زدن تحریم‌ها را می‌بست و از طرف دیگر اصلاح طلبان را در قدرت سیاسی بالا می‌کشید. امریکا اما هنوز چیز زیادی گیرش نمی‌آمد مگر احتمال قوت گرفتن برجام دو و جمع کردن بساط صنایع راکتی و پهپادی و باز کردن دروازه پادگان‌های سپاه و تعطیل تشکیلات گسترده گروه‌های نیابتی در عراق و یمن و لبنان و افغانستان و سوریه و غیره و در نهایت تضمین امنیت و هژمونی منطقه‌ای اسرائیل. وقتی که معلوم شد حاکمیت زیر بار چنین فرایندی نخواهد رفت امریکا برجام را پاره کرد اما ج‌الف خلاف شعارهایش آن را به آتش نکشید. به یاد داشته باشیم که حسن روحانی تا آخرین لحظه از عمر دولتش سخت آویزان دفتر امانوئل مکرون و بوریس جانسون بود که "بابا جان! کاری بکنید آخه وقت رو به اتمام است!" از سوی دیگر باید به این امر مهم نیز اذعان کرد که از قبل تصویب برجام – مانند همان برهه نخست- چیزی نصیب کارگران و زحمتکشان ایران نشد و نخواهد شد. حتا اگر با تصویب برجام جدید دویست میلیارد دالر وارد کشور شود توزیع ثروت در ایران کماکان و بدون تغییرات سیاسی رادیکال به همین شکل کنونی باقی خواهد ماند. به قول سردار قالیباف – که خود از الیگارش‌های تراز نخست کشور است- صف بندی طبقاتی و توزیع ثروت در ایران کنونی ۹۶ درصد (بی همه چیز) و ۴ درصد کلان بورژوا است! علاوه بر این‌ها تداوم تصویب برجام‌ها چنان‌که مورد نظر امریکا است ج‌الف را به یک قدرت درجه دو منطقه‌ای پشت سر ترکیه و عربستان و اسرائیل و پاکستان تبدیل خواهد کرد. به این مفهوم برجام و ادغام اقتصاد سیاسی ایران در سرمایه‌داری غرب بدون یک توافق همه جانبه ممکن نخواهد شد. کمابین که ادغام اقتصاد سیاسی ج‌الف در بلوک شرق بدون تجدید نظر اساسی و ورود به جمهوری سوم با ساز و کارهای متفاوت از دولت‌های پیشین ممکن نخواهد شد. در حال حاضر در زمینه اقتصادی دولت رئیسی همان برنامه‌های رفسنجانی و خاتمی و احمدی‌نژاد و روحانی را – گیرم به قوت بیشتر- پیش می‌برد. یک نمونه واضح آن واگذاری بخش عمده صنایع پتروشیمی به بخش خصوصی در هفته گذشته است. در واقع دولت‌های ج‌الف انگاری نافشان به گونه‌ای بریده شده است که با هرگونه مظاهر دولت حامی و رفاه از بیخ و بن مقابله کنند. این نوع سرمایه‌داری در تاریخ پیدایش بورژوازی برآستی بی مانند است. از سوی دیگر تصور این که با شکست برجام کنونی طیف اصلاح طلبان نیز از قدرت سیاسی حاکم کلاً حذف خواهند شد نادرست است. دستکم از سال ۱۳۶۸ تا کنون، اصلاح طلبان چه زمانی که مجلس و دولت و شوراهای شهر را در اختیار داشتند و چه اکنون که ظاهراً کاره‌ای نیستند از اتاق‌های فکر و رسانه‌های نیرومندی برخوردار بوده‌اند که قادر به اثرگذاری بر افکار عمومی و عوامل اصلی قدرت بوده است. همین گرایش و هیستری کمونیسم ستیزی و ضدیت با روسیه و چین و عشق به "یو. اس. ای" و "یورپ" را نباید بسادگی و به صرف شعار "اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا" نادیده گرفت. هر چند در شرایط ویژه عبور مردم کارگر و زحمتکش از کل این طیف‌ها امری قطعی و بدیهی است.

#### چهار. استقلال جنبش کارگری از که؟

استقلال جنبش کارگری از عمال سرمایه‌داری – اعم از دولت و کارفرما- و مبارزه علیه هر گونه استثمار برای طبقه کارگر ایران و هر کشور دیگری یک امر ضروری و اجتناب ناپذیر در راه انکشاف مبارزه طبقاتی و دستیابی به رهائی از زنجیر استثمار و رسیدن به سوسیالیسم است. همانقدر که مبارزه با سرمایه‌داری خودی در اولویت نخست این جنبش قرار دارد اما پرهیز از افتادن در دام برنامه‌ها و اهداف امپریالیستی یک امر حیاتی است. تأکید بر چنین مؤلفه- هائی به معنای بی طرفی جنبش کارگری سوسیالیستی در جدال‌های فی الحال موجود جهانی از جمله نبرد اوکراین نیست. همانطور که این جنبش نمی‌توانست در برابر تحولات موسوم به بهار عربی موضع بی طرفی بگیرد و مثلاً در

جریان اشغال افغانستان و عراق از سوی امریکا و ناتو بی طرف بماند به همان شکل نیز این جنبش نمی تواند در برابر مهم‌ترین واقعه تاریخ معاصر پس از جنگ جهانی دوم و البته متعاقب فروپاشی دیوار ناظر بی طرف بماند. قبلاً و در سلسله مقاله‌های مبسوط "سرمایه‌داری دولتی" به بحث "سوسیالیسم در یک کشور" پرداخته‌ام و فعلاً می‌گذارم و می‌گذرم. از ارزیابی نظریه منسوخ "وابستگی" نیز چهار دهه می‌گذرد. طرح این بحث تا آنجا مهم است که حتا اگر فرض کنیم امروز در ایران یک حکومت جمهوری شوروی سوسیالیستی حاکم بود پیشنهاد بی طرفی به بهانه استقلال سیاسی در میانه نبرد فدراسیون روسیه علیه ناتو در گستره اوکراین همان‌قدر نامربوط جلوه می‌کرد که اینک بی طرفی جنبش کارگری سوسیالیستی! در مقاله پیشین به نقل از راجر واترز گفتیم که دولت چین به هیچ کشوری حمله نکرده است و هیچ سرزمینی را به اشغال خود در نیاورده است. حتا می توان بر این گفته درست واترز اضافه کرد که دولت چین نه فقط در الحاق سرزمین تایوان به خاک خود – به عنوان یک حق بديهی اهمال می‌کند – بلکه دست‌کم بعد از دوران جدید و سیاست‌های اصلاحی رئیس جمهور شی هر سرزمینی را که امریکا و ناتو به ویرانه کشیده است چینی‌ها با سرمایه‌گذاری صنعتی خود در صدد احیای آن هستند و این امر هیچ ربطی به "صدور سرمایه" امپریالیستی ندارد. همین امر تا حدودی در مورد دولت روسیه جدید نیز صدق می‌کند. گیرم علاوه بر مناسبات تولیدی بورژوائی در روسیه و ماهیت راست دولت پوتین، عروج الیگارش‌ها از خرابه‌های فروپاشی که از زمان گوربچف شروع شده و با یلتسین به اوج خود رسیده است تا اطلاع ثانوی دولت روسیه و همکاران الیگارش‌اش را خارج از جبهه انقلاب قرار می‌دهد.

در بخش‌های بعدی این مبحث به نقش مثبت ارتش سرخ در افغانستان خواهیم پرداخت اما فعلاً لازم است تأکید کنیم که حتا در دوران پسافروپاشی و روسیه مطلقاً بورژوائی شہ جدید نیز هیچ کشور و سرزمینی را نمی شناسیم که از سوی روس‌ها تخریب یا اشغال شده باشد. یک لحظه تصور کنید اگر حمایت نیروی هوایی ارتش فدراسیون روسیه نبود اکنون سوریه نیز مانند لیبیا و افغانستان جولانگاه تروریست‌های داعش و القاعده شده بود. این که دولت بشار اسد مستبد است و با دموکراسی به ویژه مدل غربی و صادراتی آن – که از درونش ایاد علاوی و نوری مالکی و حامد کرزی و اشرف غنی بیرون آمده‌اند – سازگار نیست یک واقعیت مسلم است. در این که دولت اسد تظاهرات مسالمت آمیز مردم زحمتکش خواهان نان و کار و آزادی را با خشونت سرکوب کرده و به خاک و خون کشیده و خود در کنار دولت نوری مالکی از بسترسازان – گیرم حاشیئیی – ظهور داعش بوده است، چندان تردیدی نیست. (البته در این داستان نقش اول را امریکا و ناتو ایفا کرده) اما با این‌همه نقش دولت روسیه در سوریه مثبت بوده است. ممکن است گفته شود این نقش با توجه به منافع ستراتیژیک روسیه در سوریه و به ویژه در بندر طرطوس و غیره متحقق شده است. بله البته. نتیجه گیری حکیمانه‌ای است. من خود در همان ابتدای جنگ داخلی سوریه دو مقاله – یکی انگلیسی و دیگری فارسی (جنگ امپریالیستی در سوریه) – نوشتم و به این نکات نیز خم شدم. کمی به حاشیه رفتم. می دانم. به هر حال چپ ایران اگر می‌خواهد به تحلیل درستی در مورد نبرد اوکراین برسد باید:

۱. با یک ملاحظه انتقادی به موضوع "حق ملل در تعیین سرنوشت خود" بنگرد و به جای دفاع از شقه شقه شدن سرزمین‌ها و طرح‌های بالکانیزاسیون به پشتیبانی از همبستگی و یگانگی طبقه کارگر کشورها و یکدستی و اتحاد مودت آمیز و دوستانه ملت‌ها برخیزد.

۲. تئوری امپریالیسم را به ویژه در متن دو مؤلفه صدور سرمایه و انباشت و البته تقسیم جهان مورد بازبینی جدی قرار دهد و آن را با توجه به مناسبات سرمایه‌داری معاصر به روز کند.

۳. در تحلیل انتقادی خود نسبت به عملیات ارتش فدراسیون روسیه در اوکراین از ترم‌هائی چون تقابل "دیکتاتوری (روسیه) و دموکراسی (اوکراین)" و "تجاوز به دولت قانونی (اوکراین)" و "دوست دشمن من دشمن است" پس "دوست

جمهوری اسلامی" یعنی "روسیه دشمن من است" و "سانتیمانتالیسم کشتار غیر نظامیان" – که امریکا و ناتو تا اطلاع ثانوی با امتیاز غیر قابل دسترس رکورد دار آن هستند- و .... دست بردارد و همه توجه خود را معطوف مؤلفه‌هایی کند که می‌تواند در آینده نزدیک و دور در خدمت انکشاف مبارزه طبقاتی و کاهش شرارت امپریالیسم باشد.

۴. واضح است که هر جنگی دو طرف دارد. در نبرد اوکراین، طرف مقابل روسیه نه دولت راست نئونازیست زلینسکی بلکه امپریالیسم امریکا (به ویژه نیروهای زبده دلتا) و ناتو ایستاده‌اند. با این حال از نظر نگارنده در این نبرد فقط یک سلاح تعیین کننده نهایی پیروز وجود دارد. یک سلاح با یک گلوله مرگبار. این تنها سلاح هم خوشبختانه در اختیار روسیه است که مستقیم قلب دولت لیبرال فاشیست اوکراین را نشانه رفته است. تصور شکست برای روسیه از بیخ و بن موهوم است. ناتو و امریکا از ابتداء هم روی اسب بازنده شرط بسته بودند. منتها مسأله بسادگی این است همانطور که مدووف روز یازده سپتمبر بدرستی گفت خیره سری بیشتر زلینسکی به طور قطع در آینده گزینه "تسلیم بی قید و شرط" دولت آن کشور را در میان شرایط آتش بس مورد نظر روسیه خواهد گنجاند. این سلاح مرگبار با همین یک گلوله ویرانگر تحت هیچ شرایطی در دستان نئوفاشیست‌ها و گنگ‌های گردآمده در کیف قرار نخواهد گرفت. خیال "خبر آنلین" و "اعتماد نیوز" تخت تخت باشد. نشه‌گی این جماعت اصلاح طلب به خاطر اسارت چند سرباز روس در جنگ خرسون و خارکف و بستن دستان این سربازان از پشت و خواباندن روی زمین از طرف نئوفاشیست‌ها بزودی به خماری خواهد نشست.

۵. بی تردید تأسف آورترین بخش این نبرد فقط و فقط کشتار غیر نظامیان است که البته برای امریکا و ناتو به ملزومات ضروری جنگ بی پایان تبدیل شده است و دولت روسیه با صبوری می‌کوشد تا حد ممکن از دامنه آن بکاهد. هرچند نباید از عوارض بالا رفتن نرخ تورم و عواقب کمبود انرژی برای مردم کارگر و زحمتکش غرب نیز غافل ماند. می‌توان امیدوار بود که با شروع نافرمانی مدنی (نپرداختن پول های هنگفت انرژی از سوی مردم) – که با فراخوان حزب کمونیست فرانسه آغاز شده است- و اعتراضات مردمی به افزایش بهای انرژی دولت‌های اروپایی پای خود را از تله خرس بیرون بکشند.

### بعد از تحریر!

همه طیف‌های راست و "چپ" غیرانقلابی و "برانداز" که روسیه و چین را به دلیل حمایت از ج اسلامی نکوهش می‌کنند و کنار اوکراین و نئوفاشیسم می‌ایستند خواه ناخواه امیدشان به تغییر، معطوف دولت‌های امپریالیستی است. از این منظر کل این طیف‌ها "رژیم چنجی" محسوب می‌شوند. گویا این جریان‌ها فراموش کرده‌اند که زیر پای آخرین شاه ایران دقیقاً زمانی سرخ شد که از سوی امپریالیسم امریکا و ناتو مطلقاً پشتیبانی می‌شد. طبقه کارگر به پشتوانه نیروی خود آزاد خواهد شد و جامعه را آزاد خواهد کرد. نامه فدایت شوم به دولت‌ها به منظور تحریم مقام‌های ج الف و اخراج آنان در حیطه وظایف دیپلومات‌ها و "فعالان مدنی" است. این بحث را در مقاله بعدی (بخش ششم از سلسله مطالب "شکوه خیزش....") ارزیابی و تحلیل خواهم کرد. اگر هنوز مجالی باشد!

۱۳ آبان - عقرب- ۱۴۰۱/۴ نومبر